

شارل بودلر

ملال پاریس و برگزیده‌ای از گُل‌های بدی

باحثاکی پل لومانی

محمد علی اسلامی ندوشن



فرهنگ جاوید



www.ketab.ir



فرهنگ جاوید

دفتر ریزی: تهران، میدان امام حسین، خیابان صفای شرقی، کوچه شهید احمد جاوید

شماره ۱۷، طبقه سوم — صندوق پستی ۵۴۳۱-۱۴۱۵۵

www.Farhang-eJavid.com

تلفن: ۳۸ ۳۳۱۵

Charles Baudelaire

Le Spleen de Paris Suivi d'un choix de **Les Fleurs du mal**

Burins de Paul Lemagny, Farhang-e Javid Publication, 20۱۳

ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی

شارل بودلر — با حکاکی پل لومانو — ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن

مجموعه ادبیات — ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید

مدیر هنری، طراح جلد: محمد باقر جاوید — صفحه آرا: احمد جاوید

لیتوگرافی: امین گرافیک — چاپ متن: نگاران شهر — جلد: تنها — صحافی: رثوف

چاپ اول: ۱۳۹۵ — تعداد: ۱۰۰۰ نسخه — قیمت: ۳۵,۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. کثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب مجاز نیست.

Baudelaire, Charles, 1821-1867.

بودلر، شارل، ۱۸۲۱-۱۸۶۷.

ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی، شارل بودلر، با حکاکی پل لومانو،

ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۵.

۳۲۳ ص.، مصور (مجموعه ادبیات)

چاپ اول و دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، ۱۳۴۹؛ چاپ سوم، یزدان، ۱۳۷۲.

ISBN: 978-600-8209-16-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۰۹-۱۶-۴

Le Spleen de Paris Suivi d'un choix de Les Fleurs du mal

عنوان اصلی:

۱. ادبیات فرانسه ۲. شعر فرانسه، قرن ۱۹ م. اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۰۴ -، مترجم.

۸۴۱/۸ - ۴۴۰۰۷۲۶

PQ ۲۴۲۳/۷ ۱۳۹۵

فهرست



۱۱	اشاره‌ای بر چاپ چهارم
۱۳	دیباجة چاپ سوم
۱۷	مقدمه چاپ نخست
۱۷	شاعر و شنایی سیاه
۲۳	جوانی من از کودکی یاد دارم
۲۹	آفریدگار و شیطان
۴۱	شعر و وضع بشر
۴۹	زن
۶۳	توضیحی درباره ترجمه بودلر

قسمت اول ملال پاریس

۶۹	بیگانه	۱
۷۱	نومیدی پیرزن	۲
۷۳	دعای هنرمند	۳

۷۵	اتاق دوگانه	۴
۷۹	مرد و دو الپا	۵
۸۱	دیوانه و ونوس	۶
۸۳	سگ و شیشه عطر	۷
۸۵	شیشه فروش ناشی	۸
۸۹	ریک بعد از نیمه شب	۹
۹۱	زن وحشی و هم خوابه	۱۰
۹۵	ج حیت	۱۱
۹۷	بیورنگ	۱۲
۱۰۱	شعبده باز پیر	۱۳
۱۰۵	ساعت	۱۴
۱۰۷	اقلیمی در زلف	۱۵
۱۰۹	دعوت به سفر	۱۶
۱۱۳	وسوسه ها یا عشق و ثروت و افتخار	۱۷
۱۱۹	شامگاه	۱۸
۱۲۳	تنهایی	۱۹
۱۲۵	نقش های خیال	۲۰
۱۲۷	دوروتۀ زیبا	۲۱
۱۳۱	چشمان فقرا	۲۲
۱۳۵	مرگی قهرمانی	۲۳
۱۴۱	بازیگر جوانمرد	۲۴
۱۴۷	ذوق ها	۲۵
۱۵۳	مست شوید	۲۶
۱۵۵	چه زود!	۲۷
۱۵۷	پنجره ها	۲۸
۱۵۹	آرزوی نقاشی	۲۹
۱۶۱	نیکی های بهار	۳۰

۱۶۳	کدام یک اصلی است؟	۳۱
۱۶۵	یک اسب اصیل	۳۲
۱۶۷	آینه	۳۳
۱۶۹	بندر	۳۴
۱۷۱	توصیف چند معشوقه	۳۵
۱۷۷	تیرانداز زن دوست	۳۶
۱۷۹	سوپ وابر	۳۷
۱۸۱	میدان تیراندازی و مزار	۳۸
۱۸۳	ما در راه به ستوری	۳۹
۱۸۹	رکجا بیرون از دنیا	۴۰
۱۹۱	فقیر از راه به تنه آوردیم	۴۱

قسمت دوم مخمل‌های بادی

۱۹۷	اشاره‌ای درباره گل‌های بادی	
۲۰۳	به خواننده	
۲۰۷	عروج	۱
۲۰۹	دشمن	۲
۲۱۱	زندگانی پیشین	۳
۲۱۳	مرد و دریا	۴
۲۱۵	زیبایی	۵
۲۱۷	گوهرها	۶
۲۲۱	عطر دیار دور	۷
۲۲۳	زُلف	۸
۲۲۵	در جامه‌های مواج و صدف‌آگینش	۹
۲۲۷	مار رقصنده	۱۰
۲۳۱	از قعر ظلمت	۱۱

۲۳۳	یک لاشه	۱۲
۲۳۷	پشیمانی بعد از مرگ	۱۳
۲۳۹	گر به	۱۴
۲۴۱	ایوان	۱۵
۲۴۳	انعکاس پذیری	۱۶
۲۴۵	اعتراف	۱۷
۲۴۹	دعوت به سفر	۱۸
۲۵۳	نغمه پیر	۱۹
۲۵۵	به نوید سپید در کشور سیاهان	۲۰
۲۵۷	شبح	۲۱
۲۵۹	غزل پاییزی	۲۲
۲۶۱	موسیقی	۲۳
۲۶۳	زنگ مو برداشته	۲۴
۲۶۵	در خود فرو رفتگی	۲۵
۲۶۹	شکوه یک ایکار	۲۶
۲۷۳	توضیحات و حواشی	
۳۲۱	منابع	

اشاره‌ای بر چاپ چهارم



ملال پاریس و گل‌های بدی که در سال‌ها نایاب بوده است، اینک به چاپ چهارم سپرده می‌شود. این کتاب که سال‌ها در کشور خود و ادب جهانی چه پایگاهی دارد، در مقدمه با ترجمه از آن یاد شده است، و از تکرارش درمی‌گذرم. همین اندازه یک گواهی از یک ماد معروف فرانسه می‌آورم. او می‌گوید: «ملال پاریس و گل‌های بدی بعد از «انجیل» کتابی است که بیش‌ترین نشر را در جهان از آن خود کرده است. در این باره حالی است که شعر بودلر، مانند هر شعر فخم، ترجمه ناپذیر است.

بودلر به دلخواه، زندگی خود را در تلخکامی گذراند زیرا معتقد بود که شادی و آسایش، پرده‌ای بر آنچه جان کلام است می‌کشد. از می‌انگشت که غم بهتر از شادی و ناکامی بهتر از کام است، زیرا زندگی را معنی دار می‌کند. شعر در نظر او از عالمی برتر از این عالم خاکی خبر می‌دهد و کسی که به آن دست یافت، چنان است که گویی از حیات جاودانی نصیبی برده است. چنان‌که فردوسی هم گفت: «نمیرم از این پس که من زنده‌ام...»

محقق علی اسلامی ندوشن

تهران، دی‌ماه ۱۳۹۴

دیباچه چاپ سوم



فترتی که گاه به گاه دامن کبر بعضی مور می شود، ملال پاریس و گل های بدی را نیز بی نصیب نگذاشت، و نتیجه آن شد که این کتاب نزدیک پانزده سال نایاب بماند. اینک که فرصتی دست داد، او قدم به طبع جدید بنهد.

پس از نخستین نشر این مجموعه همواره به خود وعده می دادم که در چاپ های بعد قطعه های دیگری بر آن بیفزایم، و این کوتاهی وقت این آرزوی دراز را نابراورده گذارد، و این بار نیز آن را به همان صورت پیشین ارائه می دهیم.

چون در مقدمه چاپ نخست اندکی از گوینده کتاب حرفه زدیم، این دیباچه را مختصر می گیریم. با ترجمه همین چند نمونه، در واقع بودار به ربانی وارد شده است که از لحاظ شعر یکی از غنی ترین زبان هاست. اگر در جای دیگر او را به مثابه "حافظ" زبان فرانسه دانسته ام، غلو نیست. منظورم آن بود که در میان گویندگان فرانسوی او بیشترین مقدار اعجاب و رمز و توجیه را به خود معطوف داشته است، همان گونه که حافظ در زبان ما. البته هیچ کس در هیچ زبانی به دیگری شبیه نیست و مقایسه های از این دست، جنبه نسبی و اجمالی دارد.

زبان فرانسه چنان‌که همه می‌دانند، از لحاظ تنوع محصول فکری و فرهنگی، در میان زبان‌های اروپایی دارای وضع یگانه‌ای است. هر یک از نویسندگان یا شاعرانش جنبه خاصی از شخصیت مردم خود را منعکس کرده‌اند: مونتاین، راسین، مولیر، ولتر، دیدرو، دکارت، پاسکال، ویکتور هوگو، فلوربر، بالزاک، تا برسد به مارسل پروست، سیاهه آن به ده‌ها تن سر می‌زنند.

اما بودلر بیانگر آن نهاد معذب، ژرف و دردمندی است که هر ملّتی کم‌وبیش از آن بهره دارد. او مانند حافظ، وجدان ناآگاه قوم خود را ترجمانی می‌کند و این بیست و شواک‌گری یک صدای مهجور قرار می‌گیرد که در عین غرابت، آشناترین صداست.

بدین سبب است که وی مانند گلمیخ داغ، بیش از هر شاعر دیگر فرانسوی اثر می‌نهد، و در خارج از کشور خود نیز به عنوان بارزترین نماینده فکر شاعرانه فرانسه شناخته گردیده و، با ترجمه ناپلیری، بیش از هر شاعر دیگری از موطن خود ترجمه شده است. سالی نیست که یک یا چند کتاب در یکی از زبان‌ها راجع به او نوشته نشود، و با آن‌که بیش از صد و بیست سال از زمان مرگش می‌گذرد، هنوز نوترین شناخته می‌گردد و شخصیت و شعرش مورد بحث و تفسیر مداوم است.

او را پایه‌گذار شعر نو در اروپا می‌دانند و آغازگری شیوه "بولیک" در شعر نیز به او نسبت داده شده است. سخن‌ها به هم شبیه‌اند و له‌کسانی هستند — به تعداد کم — که آوایی نهانی و مرموز از ته چاه وجود بر می‌آیند، و از این روست که کلام آنان با کلام دیگران تفاوت می‌یابد. می‌توانم بگویم که بودلر یکی از آن‌هاست.



در این چاپ سوم تغییری راه نیافته مگر تغییر ناشر. در این جا فرصتی پیش آمد تا از "شرکت انتشارات یزدان" که نشر بسیاری از کتاب‌های مرا با علاقه‌مندی برعهده گرفته است یاد کنم. برای یک نویسنده سروکار داشتن با ناشری قابل

اعتماد و نجیب، حسن اتفاقی است، و من، در همین مقدار رابطه که نه بیش تر
از رابطه مؤلف و ناشر است، نسبت به این مؤسسه قدردانم.

محمد علی اسلامی ندوشن

اردیبهشت ماه ۱۳۷۱

www.ketab.ir

مقدمه چاپ نخست



شاعر روشنائی سیاه

چند سال دیگر، صد سال از بزرگ بادل بودلر می‌گذرد. در طی این یک قرن، شاید هیچ شاعر دیگر چون او، سری مدینه، به اضطراب آور و ژرف بر روح بشریت نهاده است. دیوان او نه تنها در این کتاب شعر در زبان خود شناخته شده؛^۱ وی را «یگانه شاعر کامل»، «حساس‌ترین و دردمندترین شاعران فرانسه» و «الماس سیاه و فروزانی» خوانده‌اند که اشعارش را نباید می‌افکند.^۲

شعر برای بودلر وسیله‌ای بوده است تا به قلب رسیدگی راه باید و آن را برهنه و بی دریغ دربر گیرد، چون کاردی که بر سینه‌ای می‌نویسد. به همین جهت راه او از راه شاعرانی که «هنر را برای هنر» می‌خواستند و «شعر محض» بوده‌اند، جدا می‌گردد.^۳ خود او در داستان فانفارلو^۴ می‌نویسد: «مردم زناگی می‌کنند، برای آن‌که زندگی بکنند؛ و ما (افسوس!) زندگی می‌نیم برای

۱. یکی از محققان فرانسوی به نام سوارس (Suarès) نوشته است که گل‌های بدی بعد از تورات و انجیل بیش از هر کتاب دیگر در دنیا ترجمه و چاپ شده است.

۲. بلر آلان (Blaise Allan)، مقدمه بر دیوان بودلر.

۳. برجسته‌ترین نمونه این شاعران در عصر بودلر تنوفیل گوتیه (Théophile Gautier) بود.

۴. Fanfarlo؛ تنها داستانی که بودلر نوشته است.

دانستن... روان خود را می‌کاویم، چون دیوانگانی که می‌کوشند تا دیوانگی خود را دریابند و هرچه بیش‌تر در این مقصود پای می‌فشارند، جنون آنان افزون‌تر می‌گردد.»

بودلر تا پایان عمر از این تلاش جانفرسا بازنايستاد. زندگی تلخ و دشواری را تحمل کرد؛ به همه امتیازها و افتخارهایی که دورانش به او نوید می‌داد، پشت پا زد؛ می‌توانست در آسودگی و تنعم عمر به سر برد، ولی تشویش دائم در رنج و گمنامی را برگزید؛ راهی که او در پیش گرفته بود، می‌بایست تنها و سبک‌آسوده بود نه با کوله‌بارهای سنگین شهرت و ثروت و رفاه.

در وجه دیگر، مسکنت و عظمت بشر در نقطه اوج خود به هم تلاقی کرده‌اند؛ کم‌بالاترانی که چون او در زمینه معنوی آن‌قدر کامیاب و در قلمرو زندگی آن‌قدر ناکام باشند. این مرد با روشن‌بینی هولناکی خود را شناخته است، خود را در درد پرورد، و خواسته است بر بدبختی خویش غلبه کند. خیم‌وار برای معمای حیات پاساخی می‌جوید و چون تیره‌بختی خود را ناشی از وضع کلی بشری می‌داند، می‌رسد «تا با گشودن درهای شب درونی خویش، سرانجام بر واقعیتی که عام و عالم‌گیر باشد دست یابد.»^۱ بشری که از مجموع آثار او استخراج می‌شود، بشری است نه بدان‌گونه که هست، بلکه بدان‌گونه که باید باشد.

در زبان فرانسه هیچ شاعری چون بودلر دسته‌ریش نه به تعبیرهای متناقض و گوناگون نبوده است. دسته‌ای او را بازیگر و شیاد خوانده‌اند و دسته‌ای دیگر، پیام‌آور و صاحب وحی؛ او را هم انقلابی‌ای عنوان کرده‌اند و شناخته‌اند و هم مرتجع‌ی نابکار؛ هم مسیحی‌ای مؤمن و هم ملحدی خدانشناس؛ هم فرزانه و هم دیوانه. گفته‌اند که جز مستحق فراموشی نیست و گفته‌اند که در همه رؤیاها و آرمان‌های بشری حضور دارد. زشت‌ترین دشنام‌ها و شوریده‌وارترین ستایش‌ها را بر او نثار کرده‌اند؛ خلاصه آن‌که به قول بلز آلان «در مصاحبت او خندیده‌اند، گریسته‌اند،

۱. لوک دکون (Luc Decaunes)، مقدمه بر منتخب آثار بودلر.

نفرین کرده‌اند، دعا کرده‌اند، به رؤیا فرو رفته‌اند... ولی هرگز نتوانسته‌اند او را ترک گویند.^۱

حقیقت این است که خود بودلر، نقّادان و شرح‌نویسان را در این پراکنده‌گویی یاری کرده است؛ چون سیاره‌ای است که همواره نیمی از روی خود را به سوی آفتاب دارد و نیم دیگر به سوی تیرگی؛ و هر کسی برحسب دید و گمان خود، برحسب آن‌که کدام یک از آن دو روی را ببینند، دربارهٔ او به قضاوت پرداخته. او نیز مانند هر متفکر بزرگی از تناقض‌گویی در امان نیست ادعایی می‌کند و جای دیگر به انکار ادعای خویش می‌پردازد، خویش را پنهان می‌کند و از یوگیا می‌ایاند، دوست می‌دارد که معنایی و ایرآلود باشد. هنوز بعد از دلد سول، از متعجب‌کردن و غافلگیرکردن و گمراه‌کردن بازنايستاده است. در مکتب آنتوان که برای دیوان خود مسوده کرده است، می‌نویسد: «منی که چون کشتی سفید پاکدامن هستم، بی‌پیرایه چون آب، پارسا چون دختری نابالغ و بی‌آزار چون گوسفندی قربانی، برایم ناخوشایند نیست که یک بدمست، یک نابکار و یک آدمکش قاتل دادم». ولی به رغم نوسان‌ها و «قیقاج» رفتن‌هایش، چنین می‌نماید. او را بیش از یک راه در پیش نیست: بودلر شاعر «عصیان و انکار» است، دنیا را بدیدر گونه که هست نمی‌پذیرد و به آیین‌های دروغین آن، به آنچه نامردان را با ایمان بدان احترام می‌گذارند، گردن نمی‌نهد؛ برضد سرنوشتی که او را از پای رومی آورده، طغیان می‌کند و می‌کوشد تا به نیروی شعر نشان دهد که مقهور سرنوشت نیست بلکه هم‌پایه و هم‌اورد آن است. ژان پروو می‌نویسد: «بودلر عصیان می‌کند، و از برضد عصیان خود عصیان می‌کند؛ هرگز تسلیم نمی‌شود، حتی به عصیان نرسد، و خود را از هم می‌درد».

روح عطشان او در تکاپوی «کمال» است و این خود سربایی بیش نیست. تعارض بین اسارت تن و پرش اندیشه، بین محدود و نامتناهی، اساس فکر بودلر است. دربارهٔ قهرمان داستان فانفارلو می‌نویسد: «وی هرگز در هیچ

کاری توفیق نیافت، زیرا بیش از حد به ناممکن معتقد بود.» این خود اوست که ناممکن را می‌طلبد. حال حسرت و غربتی که با اوست، احساس حقارت از یک سو و بلندی از سوی دیگر، او را در نقطه‌نهایی با شعرای بزرگ عرفانی ما، چون مولوی و حافظ، هم صدا می‌سازد. گرچه اختلاف زمان و محیط و تفاوت‌هایی که در نحوه بیان و ادراک است، این شباهت را بسیار محو و کد، بنوعی می‌دهد، لیکن چون پوشش‌ها و پوست‌ها را بگیریم، می‌توانیم دید که "سه درد" بودلر از جهاتی با درد این دو شاعر و از جهتی با ختام از یک خانواده است.

هنگامی که بودلر از "نامتناهی" دم می‌زند و آرزوی عروج و پرواز و گریز می‌کند، گویی "سه درد" حسرت بازگشت به اصل خویش را می‌سراید:

بشنو از نی چون حکایت، می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند...
 هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز یوید روزگار وصل خویش...
 هر که او از هم‌زبانی شد جدا بینوا شد گرچه دارد صد نوا

همچنین از گفته‌های او پشواک همان‌ند شنیده می‌شود که حافظ از سروش عالم غیب می‌شنید:

که ای بلند نظر شاه‌باز صده نشین
 نشین تونه این گنج محنت اباد است
 تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
 ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

و یا:

۱. رجوع شود به شعرهای "عروج"، "موسیقی"، "شکوة یک ایکار" و قطعه‌های "دعای هنرمند" و "هر کجا بیرون از دنیا".

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

یا:

بال بگشای و صفیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

در یک سو "من خاکی"، "من راه نشین"، "من بال و پر بسته"، و از سوی دیگر کثره عرش^۱ یا چنان که بودلر می نامد "نامتناهی"، "اوج": آرزو برانگیخته می شود و در حالت پای بندی و فروماندگی برجاست، سیر اندیشه به صورت عصیان جلوه می کند. آن گاه زمین و آنچه در اوست و زندگی کوتاه و مفلوک، ناقص و حقیر می نماید بودلر آهنگ "سفر"^۲ می کند و به فکر بنای بهشت های ساختگی^۳ می افتد. حافیه که می خواهد «فلک را سقف بشکافد و طرحی دیگر اندازد» با کنایه راحتی ط از «خطایی که بر قلم صنع» رفته است سخن می گوید.

یکی از محققان^۴ چکیده شعر بودلر را چنین تعریف می کند: «اراده از نو ساختن خلقتی که به نظر ناکامل می آید». «این تعبیر چقدر شبیه است به مفهوم رباعی معروف ختام:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من از فلک، را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی کز ازاده بکام رسد بدی آسان

غرض تنها اشاره ای بود، نه مقایسه بین بودلر و گویندگان فارسی زبان، زیرا

۱. اشاره است به شعر معروف "سفر" که چون دو ترجمه از آن، یکی توسط آقای دکتر خانلری و دیگری به وسیله آقای دکتر حسن هنرمندی، صورت گرفته است، از ترجمه مجدد آن در این مجموعه خودداری شد.

۲. *Paradis Artificiels*: نام مجموعه ای از مقالات بودلر که در آن ها کوشیده شده است تا عالم بهشت آسایی که بر اثر سرگردان و تخدیر ایجاد می گردد، توصیف شود.

۳. لوید جیمز آستین (Lloyd James Austin) در کتاب دنیای شاعرانه بودلر.

این بحث در صورتی که بتواند در چند مورد کلی ثمربخش باشد، بهتر است در فرصت مناسب‌تری به میان آید.

اما از ذکر یک نکته دیگر نمی‌توان چشم پوشید و آن این است که اگر بخواهیم وضع بودلر را در زبان خودش مجسم کنیم، باید آن را تا حدی نزدیک به مقامی بگیریم که حافظ در زبان فارسی دارد. هر دو اینان نافذترین شاعران کشور خود هستند؛ بودلر نیز چون خواجه شیراز، کم و بیش همان نفحة سحرآمیز، همان بو عطرآگین و مرموز، همان حالت مست‌کننده، لبریزکننده و همان خاصیت ناب و جک‌ده‌ای در کلام خود دارد. او نیز بیش و کم چون حافظ شاعر شعر مرصع است؛ منتها حافظ در وادی شعر به مرحله اعجاز و کمالی رسیده که بودلر جز با استعاره آن راه نیافته است.

www.ketabonline.ir